

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

محمد قراگوزلو
۱۶ مارچ ۲۰۱۴

از کرونیبرگ تا اشتون، غوغا بر سر چیست؟

قیل و قالی که در خصوص ملاقات کاترین اشتون با یک فعال حقوق بشر و مادر زنده یاد ستار بهشتی راه افتاده و از قرار به منازعه ای جدید در میان جناح های حکومتی انجامیده از چند منظر قابل تأمل است. من در این مجال خواهم کوشید به اجمال نکاتی را مطرح کنم.

یکم. چنان که دانسته است در اواسط ماه سپتمبر سال گذشته (۲۰۱۳) یک هیأت پارلمانی از اتحادیه اروپا به ایران آمد. ریاست آن هیأت با خانم تاریا کرونیبرگ بود. خانم کرونیبرگ رئیس هیأت پارلمانی اتحادیه اروپا، در واقع رئیس کمیته روابط با ایران در پارلمان اروپا هستند. ایشان و هیأت همراه در این سفر با مقامات ارشد ایران از جمله علی لاریجانی ملاقات کردند اما موضوع مناقشه بر انگیز به دیدار کرونیبرگ با نسرين ستوده و جعفر پناهی (۱۳ دسمبر) باز می گردد. ایشان در این دیدار ضمن تبادل نظر پیرامون حقوق بشر در ایران جایزه مشهور ساخاروف را نیز به خانم ستوده و آقای پناهی اهداء کردند.

دوم. آن سفر و آن دیدار جنجالی به دنبال سفر "سوسیالیست های اروپائی" به ایران انجام شد. البته خلاف پندار خام سوسیال دموکرات های وطنی باید گفت که "سوسیالیست های" اروپائی هرگز چپ نبوده اند که حالا با اولاند و فابیوس و زاپاترو و پاپاندرو راست شده باشند. به هر حال هدف و رابطه میان آن دو سفر در اظهار نظر یک نماینده ارشد مجلس شورای اسلامی به وضوح پیداست. کاظم جلالی (عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس و رئیس کمیته روابط پارلمان اروپا و مجلس شورای اسلامی) به خبرگزاری ها گفت: "به دلیل خلائی که ما در پارلمان اروپا داریم این پارلمان جولانگاه سازمان منافقین، ضد انقلاب و اپوزیسیون شده است." جلالی در ادامه به نکته مهم دیگری هم اشاره می کند: "این دیدار { منظور ملاقات هیأت اروپائی با ستوده و پناهی است } با موافقت محمد جواد لاریجانی مشاور بین الملل رئیس قوه قضائیه صورت گرفته است."

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2013/12/131222_151_panahi_sotoudeh_sakharov_eu.shtml

بعد از خروج هیأت پارلمانی اروپا گرد و خاک هائی در کشور به راه افتاد و رسانه ها و افراد محافظه کار یک دم و همصدا "وا استقلالاً" گفتند و از "کاپیتولاسیون" دم زدند و از شکستن "عرف دیپلماتیک" شعار دادند. آنان به روی مبارک نیاوردند که در آستانه انتخابات خرداد ۷۶ همین آقای محمد جواد لاریجانی با نیک براون درمورد دولت آینده به مذاکره نشسته بود. این معاملات پنهانی و مفاد نامعلوم آن مغایر "منافع ملی" نیست ولی... به تدریج اما همه چیز آرام شد. خوراکی بود که هوشمندانه به خورد افکار عمومی داده شد. آن روز کفن پوشانی که دیروز در مقابل سفارت اتریش گریبان می دریدند سفارت یونان را نیافتند و همزمان اصلاح طلبان دولتی و "اپوزیسیون" خرسند از "فضای باز" و

"دموکراسی اعتدالی" از شنیده شدن "پیام ۲۴ خرداد" آه رضایتی کشیدند و همه با هم برای تماشای دربی پایتخت جیب های شان را پر از تخمه آفتابگردان کردند.

سوم. کم و بیش پنج ماه از آن ملاقات ها گذشته است. در تهران هیچ کس موهای خرمائی و روسری مشکی نیم بند و گوشواره مروارید خانم کرونیبرگ را به یاد نمی آورد. این ها که سهل است حتا ساخاروف و جایزه اش هم از یاد افکار عمومی رفته است. غم نان و پرت شدن در سبد کالا و انجماد دستمزدها به امثال ساخاروف و واتسلاو هاول و جایزه حقوق بشری شان (= ضد کمونیسم روسی) مجال مانور نمی دهد. از قرار یک بار دیگر حریم حرمت "عرف دیپلماتیک" به خطر افتاده است. این بار در سفارت اتریش. تکرار کمیک یک سناریو. با این تفاوت که این بار فقط هویت حقیقی افراد تغییر کرده است. به جای خانم کرونیبرگ رئیس ارشد او یعنی خانم اشتون نشسته است و به جای خانم ستوده معاون او خانم محمدی! همین! معترضان هم تقریباً همان ها هستند. با این تفاوت که چون طرف اصلی ماجرا از مقام بالائی در اروپا و جامعه بین المللی برخوردار است به تناسب وزن او مقامات بالاتری در حد رؤسای دو قوه قضائیه و مقننه وارد صحنه شده اند. این بار هم با تعبیری از قبیل "کشور در و پیکر دارد" (آیت الله لاریجانی) و "ملاقات دزدانه" (دکتر علی لاریجانی) به طرف اروپائی حمله شده و وزرای خارجه و اطلاعات مورد عتاب قرار گرفته اند. اما این ها صورت مسأله است.

چهارم. تردیدی نیست که مقامات ارشد اروپائی هر قدر که به زیرآبی های سیاسی و سازماندهی اپوزیسیون های دست راستی و تمهیدات انقلاب های رنگی در کشورهای استبدادی مانند اکراین و گرجستان و مشابه آشنا باشند با "عرف دیپلماتیک" نیز آن قدر آشنا هستند که برای ملاقات با چند فعال حقوق بشر منافع کلان اقتصادی و سیاسی خود را به مخاطره نیندازند. ما بارها گفته و نوشته ایم که طرف غربی در صورت مهار پروژه هسته ای ایران به سراغ موشک های سپاه و حقوق بشر و سیاست خارجی ایران در عراق و سوریه و لبنان و غیره خواهد رفت. همچنین تأکید کرده ایم که هر گونه توافق پایدار هسته ای تنها در متن یک توافق گسترده سیاسی میان ایران و غرب امکان پذیر خواهد بود. به این ترتیب مسأله به سادگی این است که ملاقات های مناقشه انگیز حقوق بشری و ساخاروفی و ۸ مارچی بنا بر یک توافق از پیش طراحی شده صورت بسته است و برخی جنجال ها فقط مصرف داخلی دارد. سفارت خانه های یونان و اتریش زیر زمین یک خانه تیمی نیست که بتوان در آن جا با "مخالفان" جلسه گذاشت و جایزه رد و بدل کرد. وقتی که یک مقام بلند پایه آن هم در حد کاترین اشتون در سفارت خانه اتریش جا خوش کرده بسیار طبیعی و بدیهی است که کلیه مناسبت ها و رفت و آمدهای آن جا و اطراف تحت کنترل مقامات امنیتی باشد. با وجود دولتی با ثبات که تمام فعل و انفعالات جامعه را تحت کنترل خود دارد، چنین تصویری که ملاقات های مورد نظر خارج از اراده مدیران ارشد سیاسی امنیتی شکل بسته باشد زیادی ساده لوحی است.

پنجم. به نقل از کرونیبرگ گفته شد: "نسرین ستوده را روحانی آزاد کرد."

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13920928000011>

نمی دانم. شاید. ممکن است. اما اگر به راستی چنین است جا دارد اصلاح طلبان به این پرسش جواب دهند که چرا روحانی در موارد متعدد نقض حقوق بشر سکوت می کند و با وجود ژست دفاع از "آزادی رسانه" قادر به جلوگیری از بسته شدن رسانه های خودی نیز نیست؟ اصلاح طلبان مدافع روحانی برای تبرئه او همیشه از تفکیک و استقلال قواء و اراده برتر - که حامل واقعیاتی ست - سخن می گویند و در برابر تناقض هائی از این دست معمولاً خاموش هستند تا به امتیازات روحانی بیفزایند. نگفته پیداست که سوسیالیست های چپ از آزادی تک تک زندانیان سیاسی بی توجه به خط و ربط آنان دفاع می کنند. مسأله اما کمی فراتر از این مواضع سیاسی است. به نظر می رسد در شرایط کنونی تحقق هر میزان حقوق شهروندی حتا با معیارهای حداقلی بورژوائی و حقوق بشری بدون طرح و پی گیری این مطالبات از سوی

یک جنبش اجتماعی فراگیر و سراسری ممکن نخواهد بود. نه دولت حسن روحانی در موقعیت متزلزل دولت های ۵۷ است و نه غربیان در وضعیت کارتر ۱۹۷۸. حتا اگر طرف های غربی نیز تحقق بخشی از منافع سیاسی اقتصادی خود را به نهال حقوق بشر پیوند بزنند باز هم مسأله این نیست. مسأله این است که شاه زمانی به آزادی زندانیان سیاسی روی کرد که قطار انقلاب ریل های هرگونه رفرف را شکسته بود. خیابان در اشغال مردم و کارخانه در کنترل کارگران بود. بسیار خوب از این بند به بند مهم تر بحث پل می زنم.

ششم. تصویر دیدار حقوق بشری اشتون در سفارت اتریش از سوی یک روزنامه محافظه کار به شکل حذف مادر زنده یاد ستار بهشتی منتشر شد. بالای این تصویر، تحلیلی با این تیتر نشسته بود: "دیدار با فتنه گران دخالت در مسائل ایران است." جوان بعداً در توضیح حذف تصویر گوهر عشقی از این نکته سخن گفت که ستار به شکل اتفاقی مرده و در ردیف "اصحاب فتنه" نیست. (نقل به مضمون) بنگرید به تصاویر و توضیح روزنامه:

<http://khabaronline.ir/detail/343854/culture/media>

این صورت مسأله است. اما گیر کار فقط در این نیست که محافظه کاران چه جریانات و کسانی را اصحاب "فتنه" می دانند یا نمی دانند. محافظه کاران خوب می دانند تا زمانی که "فتنه" به دایره اصلاح طلبان و بازماندگان جنبش سبز و تشنگان موج بنفش مربوط می شود، قابل کنترل است. محافظه کاران به راحتی می توانند زیر چتر توطئه انقلاب های مخملی، بند و بساط کانون های وابسته به شیرین عبادی و تیم و طبقه اش را تخته کنند. اما و مهم این اما است با مادر ستار بهشتی و طبقه ای که او را به وسط معرکه فرستاده است نمی شود با این ابزارها به تقابل برخاست. من برای این که بحثم را مستدل کنم ناگزیر کمی به گذشته باز می گردم!

در اوج خیزش سبز (مهر ۱۳۸۸) ما، در متن مقاله ای تحت عنوان "موج سوم بحران، بی کار سازی"

http://www.ofros.com/maghale/gharagozolo_mojeseowom.htm

ضمن تحلیل و تحلیل سطوح داخلی و بین المللی بحران اقتصادی و تبعات آن به گزارشی از سایت "الف" احمد توکلی تکیه کردیم. گزارشی تفسیری که تیتر "اعتراض یقه آبی ها جای موج سبز را می گیرد؟!" بر تارک خود داشت. عصاره آن گزارش هشدار گونه از این قرار بود که "موج سبز فروکش خواهد کرد اما وای اگر یقه آبی ها وارد شوند." (نقل به مضمون) منظور از یقه آبی ها کارگران بودند که زیر آوار فلاکت ناشی از بحران هر آئینه ممکن است دست به تعرضی گسترده بزنند....

<http://fararu.com/fa/news/30384>

بله مسأله این است! گوهر عشقی از متن طبقه ای می آید که به تعبیر نویسنده سایت الف با اعتراض خود از روی نعش سبز و بنفش و سیاه عبور خواهد کرد و دخل سرمایه را در خواهد آورد.... این جا دیگر صحبتی از "فتنه" در کار نیست. به همین سبب نیز او حذف می شود! همان طور که ستار حذف شد.

هفتم. می گویند در نتیجه ملاقات اشتون با خانم محمدی و مادر رنجیده گوهر عشقی استقلال کشور به مخاطره افتاده است. ادعای حکیمانه ای است! به گمانم در این جا صحبت از استقلال سیاسی است و گرنه دولتی که بدون واردات کالاهای ریز و درشت یکی دو ماهه تلو تلو می خورد و اساساً به دلیل همین وابستگی به "نعمت جهان استکباری" است که زیر پای خانم اشتون فرش قرمز پهن کرده است، در هر شکل تابع سیاست های سرمایه جهانی است. و کیست که نداند هرگونه اعتلاء و عزت سیاسی کشورها و دولت ها در گرو رفاه و آزادی مردم کارگر و زحمتکش است. با دستمزد ۶۰۰ هزار تومانی کارگران – که فی الجمله آخرین تدبیر ضد کارگری دولت "تدبیر و اعتدال" است- نمی توان از استقلال سخن گفت. در عصر امپریالیسم و در روزگار جهانی سازی های نئولیبرالی اگر بتوان از استقلال سیاسی

سخن گفت لاجرم باید پذیرفت آن که مرز این استقلال را درهم می شکند، مشغول ارتقای کمی و کیفی قطر کیف خود است. منظورم از قطر کیف همان صفرهای دوازده رقمی به بالای حساب بانکی است.....

بعد از تحریر

روحانی متعاقب ملاقات با اشتون به عمان رفت. عمان خلاف داووس جایی برای دعوت از سرمایه نیست. اساساً عمان کار زیادی به پول و بانک و فروش نفت و مشابه ندارد. نقش عمان و سلطان پرو امریکائی اش- که حیات سیاسی خود را مدیون شاه ایران است- نقشی در حد و اندازه دلالی میان ایران و غرب است. هیچ کس این رسالت سلطان قابوس را انکار نمی کند. ایران البته اگر این نیست اما سوریه هم نیست!